

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

پاسخ امام خمینی به اشکال مرحوم حائری

بحث در پاسخ امام رضوان الله علیه از اشکال سوم بود. در تبیین اشکال سوم مرحوم حائری فرمودند ما نسبت به اقل يك وجوب علي أيّ تقدیر نداریم، تا اینکه بخواهد مسئله‌ی انحلال مطرح شود، اگر بخواهیم در اقل و اکثر ارتباطی انحلال را بپذیریم یعنی بگوئیم علم اجمالی انحلال پیدا می‌کند به يك علم تفصیلی به اقل و شك بدوي در اکثر، این متوقف است بر اینکه وجوب اقل علي أيّ تقدیر باشد. در حالی که امر اقل مردّد است بین الوجوب و عدم الوجوب، اگر خودش در واقع به عنوان واجب اصلی باشد واجب است، اما اگر اکثر واجب باشد این اقل عنوان وجوب ضمنی را دارد و در نتیجه به بیان دیگر عقاب علي أيّ تقدیر ندارد، یعنی چه بر فرضی که خود اقل واجب باشد و چه اکثر واجب باشد در هر دو تقدیر ما نمی‌توانیم بگوئیم بر ترك اقل عقاب مترتب است.

عرض کردیم امام دو جواب دادند؛ جواب اول را دیروز بیان کردیم و عرض کردیم این مقدار از جواب مفید برای انحلال نیست، يك ذیلی در جواب اول هست که این را دیروز بیان نکردیم و گویا در این ذیل می‌خواهند مسئله‌ی انحلال را هم مطرح کنند، بعد که فرمودند اینجا سه فرض در ترك داریم و در هر سه فرض ترك مأمور به است اما در دو فرض ترك مأمور به بدون عذر است و در يك فرض عن عذر هست، می‌فرمایند «و هذا المقدار كافٍ في لزوم الأقل عقلاً علي كل حال» همین مقدار که اگر مکلف در آنجایی که نه جزء را بیاورد و جزء دهم را نیاورد، می‌گوئیم اینجا اگر در واقع اکثر واجب باشد ترك مأمور به را کرده، اما ترك مأمور بهی است که مکلف عذر دارد. در آنجایی که به مرکب می‌گفتیم کلی نیاورد، یا از آن نه جزء بعضی از اجزاء را نیاورد، هم ترك مأمور به کرده و هم غیرمعذور است. می‌فرمایند همین مقدار که در هر سه فرض ترك الأقل موجب ترك مرکب می‌شود این کافیست در اینکه بگوئیم انحلال محقق می‌شود، مگر ما از انحلال چه می‌خواهیم؟ انحلال این است که يك طرف را برای ما علي جميع التقادیر مسلم کند. اینجا می‌گوئیم ترك الأقل ليس بجایز علي جميع التقادیر، به بیان دیگر ترك الأقل بالأخره موجب ترك مرکب می‌شود، بالأخره موجب ترك مأمور به می‌شود و اگر موجب ترك مأمور به شد عقاب آور است. پس در هر فرضی یعنی چه اقل واجب باشد و چه اقل واجب نباشد و اکثر واجب باشد، ترك اقل عقاب آور است پس باید اقل را آورد.

می‌فرمایند همین مقدار کافی است در اینکه عقل حکم به لزوم اتیان اقل کند علي أيّ تقدیر. و عرض کردم که این ذیل دلالت بر این دارد که ایشان دنبال این بودند که مسئله‌ی انحلال را اثبات کنند و اثبات انحلال به این است که ترك الأقل بالأخره موجب ترك مرکب می‌شود، وقتی موجب ترك مرکب شد چه اقل واجب باشد و چه اکثر واجب باشد این استحقاق عقاب پیدا می‌کند و با این بیان به نظر می‌رسد که انحلال درست می‌شود و آن اشکالی که ما دیروز داشتیم دیگر مطرح نمی‌شود.

در بحث اقل و اکثر ارتباطی یکی از مشکلات تصویر این انحلال است که چگونه این انحلال محقق می‌شود؟ ما وقتی مسئله را می‌بریم روی خود وجوب، می‌گوییم پس اقل يك وجوب علي أيّ تقدیر ندارد، چون اگر خودش واجب باشد می‌شود واجب اصلی، اما اگر اکثر واجب باشد خودش به عنوان خودش واجب نیست و به قول مرحوم حائری شبیه دوران امر بین واجب و مستحب می‌شود ولی وقتی از این زاویه نگاه کنیم که با آن مقدمه‌ای هم که امام بیان فرمودند که وجود مرکب به خلاف ترك مرکب است، وجود مرکب به این است که همه اجزاء باشد اما ترك مرکب صوری دارد، یکی از صورت‌هایش این است که انسان اقل را ترك کند، اگر اقل را ترك کرد در فرضی که واقعاً خود اقل واجب باشد خُب واجب را ترك کرده، در فرضی که اکثر واجب باشد مرکب را ترك کرده، پس ترك الأقل علي أيّ تقدیر استحقاق عقاب می‌آورد و چیزی که ترك آن استحقاق عقاب می‌آورد عقل می‌گوید حتماً باید اتیان شود، یعنی در انحلال ما می‌خواهیم به يك نقطه‌ای برسیم که عقل بگوید این را حتماً باید بیاورید، در نتیجه شك ما نسبت به اکثر بدوی می‌شود و در آن برائت جاری می‌کنیم.

جواب دومی هم در تهذیب الاصول آمده که به نظر می‌رسد این جواب با این عبارات خیلی تام نیست و البته در بعضی از عبارات هم یقیناً غلط وجود دارد. می‌فرمایند آنچه که بر عبد واجب است تحصیل مؤمن قطعی از عقاب است! عبد باید يك عملی انجام بدهد که اطمینان پیدا کند که از عقاب نجات پیدا می‌کند، مؤمن قطعی کجاست؟ مؤمن قطعی در جایی است که مولا بتواند عقاب کند، یعنی در چنین موردی اگر عبد مؤمن را نیارد مولا بتواند این عبد را عقاب کند و عقاب مولا قبیح نباشد، این دو تا مطلب. اول اینکه بر عبد مؤمن قطعی از عقاب لازم است و دوم اینکه مؤمن قطعی در جایی است که عقاب از ناحیه مولا قبیح نباشد، اگر در يك جایی عقل گفت عقاب بر مولا قبیح است اینجا دیگر عبد نیازی برای مؤمن ندارد.

می‌فرمایند ما الآن بیائیم بگوئیم يك طرف اقل است و طرف دیگر اکثر؛ در طرف اقل ما احتمال عقاب را می‌دهیم، اگر اقل را ترك کنیم آیا عقاب بر شارع قبیح است؟ خیر. در اقل احتمال می‌دهیم وجوب اقل را، پس اگر در واقع واجب باشد و ما ترك کنیم عقاب است، احتمال می‌دهیم که اقل بما هو اقل واجب نباشد و اکثر واجب باشد، پس در مورد اقل احتمال عقاب است و هر جا احتمال عقاب آمد عقل حکم به اتیان می‌کند، عقل می‌گوید شما اینجا را اتیان کن، اینجایی که احتمال عقاب می‌دهی يك کاری کن که خیالت از احتمال عقاب جدا و راحت شود، پس شما باید اقل را اتیان کنی.

اما نسبت به اکثر چون شما اصالة البرائة دارید، چون مؤمن از عقاب دارید، اینجا مولا نمی‌تواند شما را عقاب کند! نسبت به أقل مؤمن ندارید مولا می‌تواند عقاب کند و عقاب قبیح نیست! اما نسبت به اکثر اصالة البرائة و مؤمن از عقاب است و عقاب از ناحیه مولا قبیح است. این خلاصه‌ی این جواب است، حالا بعبارة أُخري آنطور که ما در این جواب جمع‌بندی کردیم این است که امام می‌خواهند به مرحوم آقای حائری بفرمایند که درست است که در اقل دوران وجوب بین وجوب اصلی و ضمنی است اما این دوران بین وجوب اصلی و ضمنی این را از دایره احتمال عقاب خارج نمی‌کند، یعنی در حقیقت اقل مردد است بین اینکه اگر ترك کند یعاقب یا لایعاقب، مردد بین این دو تاست و جایی که احتمال عقاب است عقل می‌گوید باید اتیان شود تا خیالت از عقاب راحت شود. در لا به لای این جواب فرموده‌اند آنچه که بر مولا واجب است بیان الأحكام است لا بیان العقاب علي الأحكام، بر مولا واجب نیست که بگوید اگر این را ترك کنی من عقاب می‌کنم، فقط مولا می‌گوید واجب است، حرام است، همین اندازه! بر مولا آنچه که لزوم دارد بیان الأحكام است نه بیان عقوبت بر احکام، فرموده‌اند اگر مولا حکم به حرمت خمر کند و بگوید خمر حرام است، حالا عبد احتمال بدهد که اگر خمر را بخورد عقاب نمی‌شود، این به درد نمی‌خورد، بر مولا واجب نیست بگوید اگر این کار را کردی من تو را عقاب می‌کنم!

حالا ما هر چه در این جواب تأمل کردیم این مطلب چه ارتباطی به جواب دارد؟ کدام مطلب؟ این مطلب که بر مولا بیان الحكم لازم است نه بیان العقوبة علي الحكم، چه لزومی دارد و اصلاً چه ارتباطی به جواب دارد؟ جواب دوم این است که ما دنبال این هستیم که بگوئیم انحلال می‌خواهیم. می‌گوییم يك طرف قضیه مسئله عقاب است، نسبت به يك طرف قضیه عقل حکم به لزوم

اتيان مي‌کند، يك طرف قضيه احتمال عقاب نيست اما اينکه در اينجا در لا به لا، چند سطر هم همينطور توضيح دادند که بر مولا بيان حکم واجب است نه بيان العقوبة علي الحكم، ما ارتباط اين را به اين جواب دوم متوجه نشديم، آنچه که در اين جواب دوم مي‌شود گفت و عرض کردم باز عبارات هم در اينجا درست نيست؛ اول عبارت اين است «و ثانياً إن ما يلزم علي العبد هو تحصيل المؤمن القطعي من العقاب الذي هو مستند البرائة القطعية و لا يتحقق المؤمن القطعي إلا في مورد يكون العقاب قبيحا» اين عبارت غلط است، بايد اين باشد «و لا يتحقق المؤمن القطعي في مورد يكون» و «الا» نمي‌خواهد، کجا مؤمن قطعي مي‌خواهيم؟ آنجايي که عقاب از ناحيه مولا قبيح نباشد. يعني آنجايي عبد بايد برود سراغ مؤمن که اگر نرفت و مولا خواست او را عقاب کند عقاب قبيح نباشد.

در آخر تأکيد مي‌کنند که انحلال اوضح من أن يخفي است وانحلال بسيار روشن است، و انصافش اين است که ما اين اصطلاحات و تعابير را از ذهنمان کنار بگذاريم و بگوئيم در انحلال همين کافي است که ترك اقل موجب ترك مرکب است، علي جميع التقادير، ترك اقل موجب ترك واجب است علي أي تقدير، پس ترك اقل عقاب آور است پس عقل نسبت به اقل يك حکمي دارد که نسبت به اکثر ندارد. براي انحلال هميشه بايد يك کفه سنگين‌تر از طرف ديگر باشد، اگر دو طرف به يك اندازه شد انحلايي در کار نيست اما اگر عقل آمد به يك طرف گفت اين بايد حتماً انجام شود مي‌گوئيم خيلي خُب، نسبت به اين خيالمان راحت است و نسبت به ديگري مي‌شود شك بدوي.

اشکال چهارم - اشکال محقق نائيني:

اشکال چهارم اشکالي است که مرحوم محقق نائيني در فوائد ذکر کرده؛ ما بعداً يك تنبيهاتي در اقل و اکثر داريم که اگر واقعاً اين اشکالات و اين بحث در خود اقل و اکثر منقَح نشود در آن تنبيهات انسان مي‌ماند و نمي‌تواند کاري کند! مرحوم نائيني در فوائد، در جزء چهارم در صفحه 159 دو تا بيان دارند براي لزوم احتياط، بيان اول يك بياني است که خيلي روشن است و در ذهن خيلي از ماها هم اين بيان هست. مي‌گوئيم دوران بين چه چيزهايي است؟ بين اقل و اکثر ارتباطي است، ايشان اولين مطلبي که ذکر مي‌کند مي‌فرمايد امثال احتمالي در جايي که تکليف قطعي مطرح است فايده ندارد، اين حرف درستي است، امثال احتمالي نسبت به تکليف قطعي فايده‌اي ندارد، عقل مي‌گويد. يکي از مستقلات عقليه و از احکام عقليه مستقله عدم كفاية الإمتثال الإجمالي است، بعد مي‌گويد اشتغال يقيني برائت يقيني مي‌خواهد، ما که زمه‌مان يقيناً الآن مشغول است، نمي‌دانيم به اقل مشغول است يا اکثر، برائت يقيني مي‌خواهد و برائت يقيني‌اش به اين است که ما آن جزء زائد را بياوريم، چون با آوردن اقل تنها شك در تحقق امثال داريم، اقل تنها فقط موجب امثال احتمالي مي‌شود، علم به امثال نمي‌شود مگر اينکه ما آن جزء دهم را اتيان کنيم.

نائيني در همين بيان اول دو مطلب ديگر دارد و مي‌فرمايد اگر در واقع تکليف مصادف با اکثر باشد، کسي نگويد اينجا بيان وجود ندارد خود علم اجمالي بيان است، علم اجمالي به اينکه يا اقل واجب است يا اکثر، به اين معناست که تکليف اجمالاً بيان شده و همين مقدار کافي است، اين يك. چون تا حالا مي‌گفتيم اگر اکثر واجب باشد، شارع بخواهد نسبت به اکثر عقاب کند مي‌شود عقاب بلا بيان، مي‌فرمايند همين علم اجمالي بيان است. مطلب دوم اينکه ايشان مي‌گويد اصلاً اينجا حرف امثال را نزديد، حرف انحلال را نزديد، چرا؟ مي‌فرمايد علم تفصيلي به اينکه اقل مردّد است بين لا به شرط و به شرط شيء، عين علم اجمالي به تکليف مردّد بين الأقل و الأكثر است. مي‌گويد آنهايي که انحلال را درست کردند و مي‌گويند بعد از انحلال ما يك علم تفصيلي به وجوب اقل پيدا مي‌کنيم منتهي به اقلي که يا لا به شرط است يا به شرط شيء است، اما خود اقل واجب مي‌شود، نائيني مي‌فرمايد اين علم تفصيلي عين همان علم اجمالي اول است و چيزي غير از او نيست. در انحلال بايد آن منحلّ إليه غير از خود منحل باشد، شما مي‌گوئيد علم اجمالي دارم يکي از اين دو ظرف نجس است، بعد اگر تفصيلاً علم به نجاست يکي از اين ظرف‌ها پيدا کرديم الآن يك چيز جديدي حاصل مي‌شود، در انحلال آن منحلّ إليه بايد يك چيز ديگري باشد در حالي که در اينجا اين علم تفصيلي که الآن داريد براي ما درست مي‌کنيد به اينکه اقل علي أي تقدير يا لا به شرط يا به شرط شيء واجب است اين

عين همان علم اجمالي اول است.

مرحوم نائيني مي‌خواهد بگويد انحلالي‌ها متوجه نيستند چه مي‌گويند، حرفشان به اين برمي‌گردد كه علم اجمالي به وسيله خودش منحل شود در حالي كه اين معقول نيست، معقول نيست كه علم اجمالي به وسيله‌ي خودش منحل شود، انحلال يك سببي خارج از علم اجمالي لازم دارد، يك سببي غير از علم اجمالي لازم دارد و آن سبب چون در اينجا موجود نيست ما هستيم و يك علم اجمالي به دوران بين اقل و اكثر، چه چيز اينجا حادث شد تا براي ما انحلال به وجود بياورد؟ چيزي حاصل نشده، شما مي‌خواهيد همين علم اجمالي را بكنيد علم تفصيلي، همين علم اجمالي را بكنيد موجب انحلال خودش و اين معقول نيست.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين